

«چریکه‌ی» گردی

(مم) گفت: قربان خدا بکند شکار تو مبارک باشد! من خوبم.
گفت: **کاکه‌مم** شکار امروز (برای هیچ‌یک از) پادشاهان (میسر) نبود، حیف
است که تو نبودی.

بای زین در گوشه (زیر) پوستین گیسوی خود را به **قره‌تاژدین** نشان داد.
قره‌تاژدین هنگامیکه چنین فهمید نو کر صدا کرد گفت: برو (خانه من)
هفت در دارد؛ برو گیاههای نازک خشک^۱ را در هفت در بگذار و آتش بزنی بگذار
خانه من بسوزد^۲.

یک آتش از این سر دنیا برخاست.
(و) از آن سر دنیا (آتش) دیگری زبانه کشید.
آهای! که خانه **قره‌تاژدین** همه‌اش آتش گرفت (از آن) آتش‌سوزی (که
هرگز خاموش نمیشود!)

بنگین میگوید: میر آتشی بخانه **قره‌تاژدین** افتاده چه آتش بی‌امانی است.
چنانکه (از جای) بر نخیزی! کمن شهر جزیره خواهد سوخت، ویران خواهد شد.

تو، یک **میر** بی‌فکری هستی.

۱- در کردی: پوش = pûš به گیاههای نازک خشک شده میگویند که زود آتش
میگیرد و داریم: پوشو = pûšû: که از مغز درختان جنگلی بدست می‌آورند مخصوص آتش
برافروختن باسنگ چخماخ است.

۲- **قره‌تاژدین** برای حفظ احترام و آبروی مهمانش، دستور داد: که خانه‌اش را
آتش‌زدند، این جوانمردی و گذشت **قره‌تاژدین** در میان کردان مثل سائر وزبان‌زد خاص و عام است.
موضوع فداکاری در راه مهمان و مهمان‌نوازی در چریکه، **مم** و زین از نکات اساسی و
قابل توجه و روح داستان است. ع. (طه‌زاده)

ئەو شەمال ھات آوری دینی بە سەر خانوبەری تۆدا ژادەبری .
ئەگەر ھەلنەستی ایستا کۆشک و تالاری تۆش آوری دەگری .

میرزیندین دەلی : مەخلوقی جزیر-ی. وە کیمیل و وەزیر بۆن دامەمئین .
ھەژراکەن ئەو آوری لە ماله قەرەتاژدین-ی وەی کورژین .

بەنگینە دەلی : وای لە خۆم بی سەلایە !
میر ئەگەر بۆ خۆت ھەلنەستی ئەو آورە ھین بەحوکمە چارە ی نایە .

ئەگەر میر وا دەزانی .
شەقژن کەوتە دیوانی .

میر وەدەر کەوت بە یەقینی ،
ژووی کردە ماله قەرەتاژدینی .

ئەگەر میر ژۆیی بە ھەنگاوە ،
دەرك و پەنجەرە ی بۆ کراوە ، (؟)
بە کراغما خۆی دە گێژاوە ،
کاکە مەم لە وئ ھەلستاوە ،
دەگەل یای زینی بەلەك-چاوە ،

کوئی : یای زین ! لەبەر بە کرا شەیتانی لیکمان نەدی مراد وکاوە .

اینک باد «شمال» وزید و آتش میاورد و بر سر خانه‌ات میگذرد .
چنانکه (ازجای) برنخیزی، حالیا کوشک و تالار ترا هم آتش فرومیگیرد.

میرزیندین میگوید : ای مردم جزیر و کیل و وزیر بروید و امانید
بشتابید این آتش را درخانه قره‌تاژدین خاموش کنید .

بنگینه میگوید : وای بر من (کسی از من) بی‌صلا (تر) نیست، (زیرا
فریادرسی ندارم) .

میر چنانکه خودت (ازجای) برنخیزی، این آتش بقدری سخت (و خطرناک)
است چاره‌پذیر نیست .

هنگامیکه میر چنین میداند (میفهمد):
صدای (مهبیی) در دیوان افتاد .

میر بایقین (بوقوع حادثه وحشتناکی) بیرون رفت .
رو بخانه قره‌تاژدین کرد (بسوی خانه قره‌تاژدین رفت) .

هنگامیکه میر گام (برداشت و) رفت !

در و پنجره برایش باز کردند، (؟)

بکر آقا خود را بعقب میانداخت (نرفت و آنجا) ماند .

کاکه‌مم از آنجا برخاست ،

با یای زین چشم قشنگ ،

گفت : یای زین (چون) بکر شیطان (درمیان بود) ما بمراد نرسیدیم و (از

هم) کام دل (نگرفتیم) .

مهم و زین هاتنه پیش-خانج ،
 دهستیان ده کرد به گریانی ،
 کاری به کر بیه خولا ده زانی !

میرمهم ده لی : یای زین چلۆن چاوان به [له بهر] قه ره تاژدینی هه ئینم ؟
 مه گهر ایله چیان بنیرم ، گهنج و خه زینه ی یه مه نی-یی بو بینم .

ئه گهر له وی ، ئه و قسه بو ته واوه !
 یای زین ده لی : کاکه مهم کاریکی زۆر گه وره له مه قه واوه ؛
 ده یگوت : یای زین ده ست ده ستوی - کهم دوو ماچان له کولمان بکه م
 ته واوه .

ئه گهر ده می ژه - کولمه ی یای زینی کهوت ؛
 ده ستره ی ده ستانی بهر بووه ؛ ئه وی له وی کهوت ،

به کر هه ژزا ده کا ، زانامینی .
 ده ستره ی یای زینی پز ده داتی ده یز فیننی .

کاکه مهم ده لی : چ- بکه م له بهر جه باری !
 به لا ، به کره مه رگه وه ره - ی بکوژم به یه ک جاری ؟

١- به کره . مه رگه وه ره = Bekire Mergewerhe : نوینه رو سه رتویی دوو زمانی
 و به دکاری به ؛ له نیو کوردان دا بوته په ند: به ک به یه کی ده لی: بوته به کره مه رگه وه ره یا (درووی
 مهم وزینان) . ع . ١ ته هازاده

مەم و زین به پیشخانه آمدند :

گریه (وزاری) آغاز می‌کردند .

(به‌مدیگر می‌گفتند) : خدا گواه است کار بکر (کارشکن) است .

میرمەم می‌گوید : یای زین من چگونه به چشمان قره‌تازدین نگاه کنم (او

باجوان مردی وفداکاری مرا مدیون و سرافکنده کرده است) ؟

مگر (اینکه) ایلچی‌ها بفرستم، گنج و خزینة یمەن را برایش بیاورم (من چطور

خوبیهای او را جواب بدهم؟) .

هنگامیکه در آنجا این سخن تمام شد .

یای زین می‌گفت : کاکەمەم کار (و واقعة) بسیار بزرگی برای ما رخ داده است .

می‌گفت : یای زین : دست بر گردنت اندازم و دو بوسه از گونه‌ها [ی تو] برای

من تمام (کافی) است .

هنگامیکه لب (خود را) بر گونه یای زین نهاد .

دستمال (مخصوص پاک کردن دستپایش) افتاد، آنچه که آنجا افتاد (؟)

بکر میدود (دوان دوان) و نیمیاند .

دستمال یای زین را (از زمین) بر میدارد و میراید .

کاکەمەم می‌گوید بخاطر خداوند جبار چکنم .

بگذار، یکباره بکرەمەرگورە^۱ را بکشم (او را نابود کنم) ؟

۱- به کره‌مەرگورە = Bekre merge werhe = بکر مرگور : مظهر

نمایی و بدجنسی، مودیگری، کینه‌توزی و مختل مزاحم، در میان کردان ضرب‌المثل است مثلاً یکی به دیگری می‌گوید : فلانکس مزاحم است (خار مەم و زین) -ها یا بکر مرگور شده است ع. طه‌زاده

یای زین ده لی: له خوُم بی سه لایه!

چ-بکم ئەو ژۆ کاره که بده، کوژتنی به کری بۆم پیک نایه،

میرمه م بۆ ماله قه ره تاژدینی چو، یای زین-یش بۆ مائی گه ژاوه،

کاکه مه مه ده چوو له میر وله قه ره تاژدینی ده کرد سلاوه.

ماله قه ره تاژدینی آوری گرت، مه خلوقی جزیری همووی به سه ر دا ژاوه.

قه ره تاژدینی لوری^۱ به زمانی عاره بی^۲ (عه جه می!) ده ژنه ی خوژی:

«دور گیتر»^۳ لانکی کوژی!

خاتون ئەستی ده لی: نه ئەو مالم ده وئی، نه ئەو حاله:

نه ئەو مندالم ده وئی، نه ئەو تفاله، (۹)

بهو شهرته ی له دنیا به سلامت بن، گه ردنی زه رد^۴ و ژووی پرله خاله^۵،

اینجا^۶ میر دانیش، آوره که کوژاوه، ماله قه ره تاژدینی-ی هدمو سووتا.

۱- لور = Lur: هوزیکی به ره چله و گه وری کوردانه، له روژ ههلاتی ژيرو

(نیوه روی) کوردستانی ایران دا نیشته جین.

۲- پیم وایه: ده بی عه جه می بی نه عه ره بی، چونکه له دیری خوارتر داترکی

هاتوو نه عه ره بی! کوردانیش به فارس، ترک (وتر که ره شان) ده لین: عه جه م. ره نکه چر که ره به هه له له باتی عه جه می، عه ره بی به سه ر زاری دا هاتی بی.

۳- «دور گیتر» هه وو کیلی ترکیه و اتا: هه سه بی هینه.

۴- ۵: گه ردن زه رد هه ی گه ردن زه رد گه رنی زه ردی هه لمالی

گولاوی سینک و مه مکن تهر ده کهن ورده خالی.

خاسه که وی روو به خال به سه ری دادا ده سه مال

گه ردن زه ردی چاو که ژال نه مر دت هینم تهو سال

۶- چریکه په ر که یه چر که ره به قسه ده یگیرینه وه.

یای‌زین میگوید (کسی ازمن بی‌صلا(تر) نیست (فریادرسی ندارم) !
چکنم امروز کار بد (بیش آمده‌است) و کشتن بگر برایم ممکن نیست .

میرهم بخانه قره‌تاژدین رفت و یای‌زین هم بمنزل (خودشان) برگشت .
کاکهم به (نزد) میر و قره‌تاژدین میرفت (و) سلام میکرد .
خانه قره‌تاژدین آتش گرفت مخلوق (همه مردم) جزیر (برای خاموش
کردن آن آتش بخانه قره‌تاژدین) ریختند (رفتند) .

قره‌تاژدین لری^۱ بزبان عربی (؟عجمی!)^۲ بزبان خود (خشمناک) خطاب کرد:
«دورگیتر»^۳ گهواره پسر را !

خاتون‌استی میگوید : نه‌این خانه را میخواهم، نه‌این حال را ،
نه این کودک را میخواهم، نه‌این طفل را، (؟)
بشرط اینکه در (این) دنیا، گردن زرد^۴ و روی بخال^۵ (یای‌زین) سلامت باش «ن» .د.

هنگامیکه میر^۶ (دردیوان) نشست (و) آن آتش خاموش شد؛ خانه قره‌تاژدین
همه آتش گرفت (و سوخته بود) .

- ۱- لر = Lur : یکی از ایلات اصیل و بزرگ کرد؛ در کردستان ایران ساکنند .
- ۲- بنظرم باید این کلمه عجمی باشد نه عربی، زیرا که در سطر پائین تر جمله‌ای که بآن اشاره شده است ترکی است نه عربی و کردان هم در بعضی مناطق فارس و ترک و «ترک‌رش»ها را عجم میخوانند و ذکر عرب بجای اسم عجم شاید از اشتباهات چرگر است .
- ۳- جمله «دورگیتر» ترکی است یعنی برخیز بیار .
- ۴- «گردن زرد و روی بخال» در اشعار و ترانه‌های ادبی و عامیانه کردی بکرات آمده است از جمله نگاه کنید : حاشیه صفحه مقابل : ۴۵ و ۴۶ را
- ۶- «چریکه» نثر است و چرگر آن را بابیان عادی نقل میکند .

میر کوتی : ورن باربوی^۱ ماله قهره تازدینی بکهین .

میر کوتی : وه تاغئیکم بههمو شتیکهوه دایه به قهره تازدینی .

به کر آغا ئه تۆ چی ده ده یه ی ؟ به کر آغا کوتی : قوربان ئه من چ- نادهم ؛
(میر) کوتی : به کر آغا بۆچی ؟ (به کر) کوتی : قوربان ، کهسیک ماله خۆی
بسوتینی : ئه من ماله (مالی) خۆم بۆچی بدهم ؟

میر کوتی : ئه من تیی ناگم ؛ ئه و قسه چیه ؟

(به کر) دهستی دا ده ستره ی، کوتی : قوربان ئه وه له دیوانی بون، ئه گهر

تۆ له زاوی هاتتیه ؛

کاکه مه م یای زینی وه بن کهولی دا بو .

قهره تازدین پی زانی ، ناردی ماله خۆی ، آور تی - بهردا ، سوتاندی

هدتا یای زین و کاکه مه م خه لاس بن .

ئه گهر به قام پی نا که ی ئه وه ده ستره ی یای زینی و کاکه مه م- یه له دیوانی

لیم ئه ستاندن، نه کو بلئی : به کر شه یمانه ، آبروی خوشکی من ده با .

جا ئه من بۆ ماله (مالی) خۆم ده ده م به پیاوی وا ؛ قهر بووه ، نو کهر

به آغای خۆی غه یان بی .

میر کوتی : به کر آغا ئه تۆ راس ده که ی ؛ مه سلله حه تی چیه ؟

۱- باربو = Barbû : داو و شوینیکی زور بهرز ، په سندو زیندوه، له نیو کوردان

باربو کردنی خزم و کس و دوست و ناسیا و وهاوسی که مالی بوپیکه وه دهنن و ئه سپ
وچک و شتی مالی پیوه دهبه ن (ده نرن) .

له نیو کوردان دا زور له میژه ئه و یادگاره کونه ی باب و باپیران ماوه که داماو

ولپه و ماوان باربو ده کن .

میر گفت: بیائید «خانه» **قره تاژدین** را «باربو» بکنیم.

میر گفت: یک اطاق باهمه چیز (اثاثیه لازم) به **قره تاژدین** دادم.

بکر آغا تو چه میدهی؟ **بکر آقا** گفت: قربان من چیزی نمیدهم.

میر گفت: **بکر آقا** چرا؟ (بکر) گفت: قربان کسیکه خانه خود را (باز دست خود) آتش بزند من چرا مال (و ثروت) خودم را باو بدهم.

(میر) گفت: من نمی فهمم! این چه حرفی است؟

(بکر) دست برد و دستمال (را در آورد و) گفت: قربان هنگامیکه تو از شکار برمیگشتی آنها (کاکه‌م و یای‌زین) در دیوان بودند؛ **کاکه‌م یای‌زین** را در زیر پوستین پنهان کرد.

قره تاژدین ملتفت شد، (آدم) فرستاد خانه خود را آتش زد، سوزاند تا **یای‌زین** و **کاکه‌م** خلاص شوند.

اگر بمن باور نداری این دستمال **یای‌زین** و **کاکه‌م** است (که) در دیوان (من) این را (ازیشان) گرفته‌ام. مبادا بگوئی **بکر شیطان** است و آبروی خواهر مرا میبرد.

حالی‌ام برای چه (ثروت و) مال خودم را به چنین مردی «می» دهم؛ آیا (دیده شده) نوکر باقای خود خیانت کند؟

میر گفت: **بکر آقا** تو راست میگوئی، مصلحت (این کار) چیست؟

- ۱- باربو = Barbû: یکی از مراسم زنده و پسندیده کردن این است: کسی که تازه خانه میسازد، زن میگیرد و یا تازه وارد آبادی شده است، دیگران با فرستادن تحف و هدایایی از قبیل اسب و اسلحه و اثاثیه منزل: هر کسی بفرخور حال خود، آن شخص را «باربو» میکند این رسم از سنن باستانی است و میگویند فلان کس را «باربو» کرده‌اند.
- ۲- شیطان و «شوفار» = Shufar: در کردی در مفهوم مفتن و نام و سخن چین آمده و در ترکی آذربایجانی نیز با همین معنی بکار برده میشود. ع. ۱

کاکه مەمی چلۆن بە تەلەینین، قەرە تاژدین، عرفو و چە کو پێ نەزانن ؟
 (بە کر) کوتی : قوربان، کارێکی وا بکەین بە نەگین نەزانێ. هەڵستان
 چوونە مالی .

بە کر کوتی : قوربان ولاتیکمان هەیه قەد خەرجیمان ناداتی ؛ بە لا
 زینداتیکی هەلکەنین بۆ کاکه مەمی ، هیچ کەس نازانی ، بەمانگیکی زندانیان
 تەواو کرد .

بە کر کوتی بئیره عرفو ، چە کو ، قەرە تاژدین ، بە نەگین و میرمەم
 بیئە ایرە، مەسلەحەتی بکەین ، ناردیان هەموو هاتن .

میر کوتی : کۆزینە ئەمە چ بکەین ؟
 ولاتیکم هەیه ، ایئاعەتیم ناکەن ، خەرجم نادەنی .
 کوتیان : قوربان چ دەفەرموی ؛ وا دە کەین .

میر کوتی : مەسلەحەتە ئەنگۆ بچن کاکه مەمی بۆ من بە جی بیئەن
 بە تەنی .

ئەمن حاجز دەیم ، کوتیان : بە لێ ، تەدارە کمان بۆ بگرە ، لەشکرمان
 بۆ وەدەرخە ؛ یان سەری خۆمان دا-دەتیین ، یان بە جارێکی مال و تالانت
 بۆ دینین .

دەنگی^۱ لەشکریان دا لە شاری جزیر-ئی ،
 سوار سوار دەبن ، قۆشەن ژاستە لێ دە گیرئ ،

۱- چریکە هەلبەستە چرگەر دەنگی لێ هەل دینی و بە آهەنگی تاییەتی
 تیی هەل دە کانی دە یلی .

کاکه‌مم را چگونه از بین ببریم. (که)، قره‌تازدین ، عرفو و چکو ندانند؟
(بکر) گفت: قربان (باید) کاری بکنیم بنگین نداند (نهمد)، برخاستند
بمنزل رفتند.

(بکر) گفت: قربان ولایتی داریم (هیچوقت) خرجی (ومالیات) بمانمیدهد. بگذار
برای کاکه‌مم زندانی^۱ حفر بکنیم «هیچ» کسی نداند؛ در یکماه (کار) زندان
(حفر کردن) تمام شد.

بکر گفت: بفرست عرفو، چکو، قره‌تازدین، بنگین و میرمم باینجا
بیایند. مصلحت بکنیم (بدنبالشان) فرستارند، همه آمدند،
میر گفت: بچه‌ها ما چه کنیم؟

ولایتی دارم (اهالی آنجا) مرا اطاعت نمیکنند، خرج (ومالیات به) من نمیدهند.
گفتند قربان (هر) چه میفرمائید ما آن سان (عمل) خواهیم کرد.
میر گفت: مصلحت است شما بروید کاکه‌مم را تنها بامن بگذارید (بماند).
من (در تنهایی) عاجز میشوم، گفتند: بله، (برای ما) تدارک بین و لشگری
بیاری (و) بفرست؛

یا سر خود را (در این راه از دست) میدهیم^۲ یا یکباره مال (و ثروت) و تاراج
برای تو میآوریم.

در^۳ شهر جزیر لشگر را صدا زدند،
سوار (ها) سوار «می» شدند (از) قشون (بخط) راستی (نظام) بر گرفته میشد.

-
- ۱- سابقاً در کردستان زندان صورت چاله و سیاه چال را داشته است، که آن را حفر میکردند و از این رو است که در متن حفر کردن زندان آمده است نه ساختن آن.
 - ۲- ترجمه تحت‌اللفظی عبارت «سر خودمان را میگذاریم» است.
 - ۳- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آواز و آهنگ مخصوص میخواند ع.ا.

میر هات و ژونیمشت له دیوانی .

دهلی : بینن قهتاری بار کهن له گهنج-خانج .

بچن ئهو ولاتهم بو بهر حهق بکهن، جا دینم شاده و ایمانی .

دهستی ده کرد له **عرفو** ، **چه کو** و **بهنگینهی** به خهلات بهخشانج .

دوو باره ، ههموو ئهنعامی دانج .

قهره تازدین بانگیان کرده دیوانی .

خهلاتیکی زور گهوره یان کرد ، ههموو کهس بزانی .

اینجا مدهر خهس کران ده بی بزون سبجه یانی .

ههستان به بی فیکری !

هه کهس ده چینهوه مه نزلی خوئی ده گری .

ئه گهر ئهوئی شهوئی بو تهواوه !

سبجه نیی بهیانی داوه ،

شه پوریان کیشا آلا هه لکراوه ؛

میر بو خوئی هه لستا بو خوئی هاته ئهو ناوه ،

لهشکریان بهزی کرد، لهشکر یکی عهزیمه ، تهواوه ،

عرفو ، **چه کو** ، **قهره تازدین** و **بهنگین** - ه ئهمانه تیج **میرمه می** زوریان

دا-دواوه ؛

میر و **کاکه مه م** و **به کر آغا** گه زانه وه به دواوه .

میر به دزی به **به کر آغای** ده گوت : ئه گهر **یای زین** بزانی کارمان

ناتهواوه !

میر بدیوان آمد و نشست .

«می» گفت : قطار [شتران و چارپایان] را از (گنج) خزائن بار کنید .
بروید آن ولایت را برای من برحق کنید (مطیع کنید و مرا مسلم سازید) ،
آنگاه شهادت و ایمان میآورم .

شروع (به بخشش) میکرد، به **عرفو** ، **چکو** ، **بنگینه** ، خلعت (بخشان)
می بخشید .

دوباره به همه انعام داد .

قره تاژدین را بدیوان صدا (احضار) کردند .

او را چنان خلعت بزرگی بخشیدند که همه کس بدانند (بفهمد) .
آنگاه مرخص شدند، باید صبح بروند ،

بابی فکری برخاستند !

هر کسی بمنزل (خود) میرود (و برای حال زار خویش) میگرید .

چنانکه آن شب با آخر رسید (و تمام شد) .

فردا صبح شد .

شپور کشیدند پرچم برافراشته شد .

میر خودش برخاست و بمیان (مردم) آمد .

لشگر را راه انداختند ، لشگر بزرگ و کاملی است .

عرفو ، **چکو** ، **قره تاژدین** و **بنگین** (برای حفظ) امانت (که) **میرمم**
(باشد) خود را خیلی بعقب میانداختند .

میر و **کاکه‌مم** و **بکر آقا** بعقب برگشتند .

میر دزدانه^۱ به **بکر آقا** گفت : اگر **یای زین** بفهمد کارما ناتمام (زار) است .

۱- دزدانه: ترجمه: به‌دزی = **be Dizi**: یعنی آهسته و توگوشی آن چنانکه دیگران نشنوند.

ده بیج بلئین : **کاکه مه م** سهر کرده ی لهشکری بو ، زویی بهو لاهه .

له پاشان هیر زیندین و به کر آغا **کاکه مه م** - یان خسته زیندانی !

به کر و هیر پیکه وه چوونه دیوانی ،

تاژی - یکی^۱ (سه گیکی^۲) **کاکه مه می** بو ؛ نه گهر زانی **کاکه مه م** - یان

ده زیندانی آویژت چۆ ده رکی **یای زین** - ی .

یای زین^۳ ده لی : قهرواش و که نیزی^۴ من ، نه نگۆ گه لیک دلیرن ،

کاکه مه م چۆته لهشکری نهو **توتکه تاژی** - [یهی] گه زاوه ته وه ، زۆر چاکی

نیگا بدیرن ،

۱- چریکه په رکه به چرگه ر به قسه ده یگه رینه وه .

۲- تاژی سه گی راوییه ، له چریکه و نه فسانه ی کوردی دا له مهر هوشه وه ری و دریا به سه گی زور دووان ، کوردان زور له میژه نهو گه با نه وه ره وشیاره یان له کن هیزایه ، به دریزایه میژو هه میسه سه گ یار ویا وه ری ژینی کرمانجه تی بووه ، له ده رکی ماله **کرمانجان** سه گی وریا و آزا هه ر دیتراوه .

به آگایی **نه ویستای** نوسوکی پیروزی زهردوشتیان ، له دینی کونی **ایرانیان** دا فه رمانی چاوه دیری کردنی سه گی دراوه ، **هیرودوت** راده گه ینی «سپاکو» به زمانه ی هادی (دایکی زمانه ی کوردی نهو رو ؟) به دیله سه گی ده لین وله گوین نهو واژه به له کوردی دا هه مانه (سپلوک-سپلوت-سپله-سپاک-سپه-سه-گ-سه . و . . .) که ته وای نهو واژانه له راویژنی جیا جیای کوردی دا به سه گی ده کوترین . له مهر بیره وه ری سه ره وه بروانه : نهو سه ر چاوانه ی که له ژیری و وه رگیری فارسی دانیشان دراون : (پ. رروبه روو)

۳- چریکه هه لبه سه ته چرگه ر ده نکی لی هه لدینی و به هه وای تایبه تی تیی هه ل ده کاتی .

۴- که نیز = **Keniz** == کنیز : بیه وایه : ده گه ل که نیشه ، کیژو کچه ها و ریشه به

باید بگوئیم : **کاکه‌مم** سر کردهٔ لشگر بود (شد) ، بآن طرف رفت .

سپس میرزین‌دین و **بکر آقا کاکه‌مم** را بزندان انداختند^۱ !
بکر و **میر** باهم بدیوان رفتند .

یک^۲ **تازی** (سگ شکاری)^۳ (از آن) **کاکه‌مم** بود، هنگامیکه دانست (فهمید)
کاکه‌مم را به‌زندان انداختند بدر (خانهٔ) **یای‌زین** رفت .

یای‌زین^۴ میگوید: (ای) کلفت(ها) و کنیزان من شما خیلی دلیر هستید .
کاکه‌مم بلشگر رفته، این **توله‌تازی** (سگ شکاری) او برگشته‌است، خیلی
خوب از (سگ کاکه‌مم) نگهداری کنید .

۱- زیرا زندان بصورت سیاه‌جال گودی بوده .

۲- «چریکه» ثر است و چرگر بایبان عادی آن را نقل میکند .

۳- در «چریکه» و افسانه‌های کردی، بکرات باین قبیل کشف‌های عجیب برمیخوریم که
بوسیلهٔ سگ انجام گرفته است کردان از قدیم‌الایام ارزش این حیوان هوشمند و بسیار گرانها را
دریافته‌اند و درزندگی آن را یار و انباز خویش ساخته‌اند .

بگوای آوستا، دردین باستانی ایرانیان بنگاهداری سگ فرمان داده‌شده‌است؛ **هرودوت**
اشاره کرده‌است : «سپاکو» بزبان **مادی** (مادرزبان کردی کنونی؟) - سگ ماده را گویند و شبیه
این واژه : (سپلوک-سپلوت-سپله-سپاک-سپه-سه-که-سه و ...) درلهجات کردی امروزه بمعنی
مطلق سگ موجود است ؛ نك :

طلسم والتر اسکات ترجمهٔ حسین دره‌باغی تهران ۱۳۴۰ ص ۲۷۵

ونك : نقش قهرمان شرق سلطان صلاح‌الدین ایوبی در تاریخ تبریز ایوبیان ۱۳۴۱

» : يك بحث علمی در اطراف زبان و ادبیات کردی بقلم ج (زاگرس)

» : فرهنگ ایران باستان استاد ابراهیم پور داود تهران ۱۳۳۶ ج ۱ ص ۲۰۲

» : سبک‌شناسی محمد تقی بهار (ملك الشعراء) تهران ۱۳۳۷ ج ۱ ص ۲

» : تاریخ ادبیات ایران جلال‌الدین همائی تهران ۱۳۴۰ ج ۱ ص ۲۰۲ ج ۲ ص ۱۰۱

» : زبان کردی: بقلم ناصر آزادپور (نامه کوهستان) ۱۳۲۵ ش (۶۳) ص ۳

» : رابهر (المرشد = لغت عربی بکردی) گیومو کریانئی اربیل (هولیر کوردستان

عراق) ۱۹۵۰ ص ۳۱۸

۴- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آهنگ مخصوص میخواند .

هموما زوژی نانیاں دودا به توتکه تازیکی قهپی پیدا ده گرت ،
ههلی ده گرت ، ده یبرد بو کاکه مەمی ده زیندانیی داویژت ؛ ههتا چل شهوی
هەر و ابو .

زوژیکی مزگینیاں هینا ، لهشکر هاتهوه . یایزین کوتی . ئەوه
لهشکر هاتهوه ، ئەو توتکه تازی- [یه] ، بو وا لاواز بووه^۲ جائهمن چ- بکهم
له خهجالهتی کاکه مەمی .

(یایزین) کوتی : بینن ، له کنهمن نانی بدهنی . بزائن (بزائم) ئەو
توتکه تیرو نه کردوه ، والاوازه . نانیاں آویته بهری قهپی پیدا کرد ، ههلیگرت
و بردی .

یایزین بو خووی وه دوی کهوت ، کوتی : کچی^۳ بو کوئی ده با ئەو
نانهی ؟ !

کوتیان : قوربان ههمو زوژی نانی ده دهینی ، ده بیا ده زوا ؛ [؟] توتک
که بیه سه زیندانیی بوی بهرداوه .
ئه گهر یایزین چوو تهمهشای کرد ، پیئی زانی ئەوه زیندانه ، کاکه مەم
ده ویدا !

۱- چریکه بهرکه به وچرگەر (گورانی بیژ) به قسه ده یگیریتهوه .

۲- بیری تیژی یایزینی که لهوسه گهی ورد بوتوهه ؛ له لاواز بونی ، له شوین
هه لگرتی و دیتنه وهی کاکه مەمی له زیندانییدا جیی تی روانین و پی ههلا کوتنییه .

۳- کچی = (کچ + ی = Kiç + ê) -- کچ و اتا : کیژ و که نیشه به (ی = ê) په سوهند
و پیئی بانگ کردن و نیشانهی رهسەنی میبه به وه کو :

کچی ، و اتا هه ی کچ ؛ ههروا : (دایکی ، خوشکی ، دیدی ، پوری : ژنه کی...) بروانه .
نوسراوی نوسه ری ئەو په ره نوسه به فارسی ، له مهر «نیشانهی نیرینه و میینهی له کوردی دا»

و بروانه : مەمی آلان لیسکو (کوردی = فهراسه) به پروت ۱۹۴۲ رپ ۳۷۱

هر روز^۱ به **توله تازی** نان میدادند (واو آن را نمیخورد بلکه میقایید، آنرا بر میداشت و برای **کاکه‌مم** میبرد به زندان می‌انداخت، تا چهل شب چنین بود .
روزی مژده آوردند، لشگر باز آمد . **یای‌زین** گفت : این است لشگر باز
آمد، این **توله تازی** چرا چنین لاغر^۲ شده است، حالیا من از خجالتی (در مقابل)
کاکه‌مم چکنم .

(یای‌زین) گفت : بیاورید ، درپیش (چشم) من او را نان بدهید ، بینم این
توله را سیر نکرده‌اید ؛ چنین لاغر شده است ، نان پیشش انداختند، آن را قاپید
برداشت و برد .

یای‌زین خود تعقیبش کرد ، گفت : ای دختر^۳ این نان را بکجا میبرد؟
(کنیزکان) گفتند : قربان هر روز که ما باو نان میدهیم، بر میدارد میبرد(۱؟)
توله (رفت) تا به سر زندان رسید (نان را) برای (کاکه‌مم) به توی زندان
انداخت .

چنانکه **یای‌زین** رفت و تماشا کرد؛ فهمید که این زندان است، **کاکه‌مم** در
آن (جا زندانی) است .

۱- «چریکه» نثر است و چرگر آن را بایان عادی نقل میکند .

۲- دقت **یای‌زین** درباره توجه بلاغ شدن سگ **کاکه‌مم** و تعقیب آن، و کشف زندان نشانه
دکاوت و هوشمندی او و قابل تحسین است .

۳- ای دختر ترجمه «کچی» کردی که آن «کچ+ی» است ؛ (Kic = کچ) یعنی
دختر و (é = ی) در بعضی از لهجات کردی علامت ندا برای جنس مؤنث است ؛ مانند : کالی،
گولی، زیری، خوشکی و دیدی ...

نک : نشانه مذکر و مؤنث در زبان کردی اثر نگارنده (ع. ا)

ونک .

یایزین^۱ ده گری دهلی: رووسیا بوم بابانم ویرانه!
 ئەمن له کنسم وابو، ئەتۆ سەر کردە لەشکری چووی بەرحەق
 بکە ی عیلا نە .

میرمەم دهلی: یایزین گیانە!
 چل شەو بەقسە ی بەگری جینگام زیندانە،
 شام (شیو) و نەهارم (نیوہ ژۆم) بوو بە جەمی سە گانە .

یایزین دهلی: هە ی لە خۆم ژوو زەش و بابان ویرانی!
 تاقە کوژە ی بڕایم پاشای یەمەنی-ئێ بیته شاری جزیر-ئێ بەقسە ی
 منی سەر بە تال و بی خودانی^۲ .

میرمەم دهلی: ئە ی خولاً بەرەحمەتی تۆم، شو کرانە!
 ئەمن نەم زانی لەشاری جزیر-ئێ بەکروا شەیتانە .

لەخۆم خانە خراب و مال ویرانی!
 هیچ جوایی دیم نیە، بەغەیر ئەز شو کرانی!
 زولفی خۆت بکە تەناف بزانه دەرم نایەنی لە زیندانی .
 سەری من، ئە گەر دەرت هێنام لە سەری خۆشی خۆتی دانێ [؟]

۱- چریکە هەلبەستە چرگەر دەنگی لی هەل دینی و بە آهەنگی تاییبەتی تیی
 هەل دەکانی .

۲- خودان = Xudan: واتا خودا، خاوەن، خێو و خدیوہ .

بای زین^۱ گریه میکند میگوید: رویم سیاه (شد) و دودمانم بر باد رفت .
من پیش خود (تصور) میکردم، تو برای مطیع کردن ایلات سر کرده لشکر
شده‌ای (و بسفر رفته بودی) .

میرمم میگوید: بای زین جانا (= ای جان من) !
چهل شب است به سخن (چینی و بد گوئی) بکر، جای من زندان است،
شام و نهار من لقمهٔ سگان است .

بای زین میگوید روسیاه (شدم) و کسی از من دودمان بر باد رفته (تر نیست) .
یگانه پسر ابراهیم پادشاه یمن بحرف من سرشکسته بی خدا! بشهر جزیر بیامد.

میرمم میگوید: ای خدا، من برحمت تو شکر گزارم .
من ندانستم در شهر جزیر بکر چنین شیطان است .

از من خانه خراب و خانه ویران (تر کسی نیست) !
«هیچ» جوابی غیر از شکر گزاری ندارم، (؟)
زلف خود را طناب کن بین (با آن) از زندان بیرونم نمی آوری (بیرونم
بیاور) ؛

(ترا سو گند میدهم به) سر من، اگر مرا در آوردی، بر سر خوش (سلامت ؟)
خودت بگذار (!؟)

جا ئەو دەمی شو کرانه بژیرم ئەگه پێ میردی^۱ خولام بێته سەری بۆ گیان کێشانی .

یایزین دەلی : ئەگەر بڕایم پادشای یەمەنی بزانی .

دئی ، شاری جزیرئی ویران دەکا ، لە سەری کوژی خۆی لە حدولاد و تایفەیی ، من دەبژی ژبی-گوزەرانئ .

اینجا مه‌لیک ریحان هاتوه له‌و لاره‌!

سەرتا پا خۆی دە قۆژی هەلکیشاوه ،

دەلی : یایزین بەقوربانت بێ ئەوه چ-بووه چ-قەوماوه ؟

یایزین دەلی : مه‌لیک ریحان ئەتۆ هاتوی بەقوماربازی دەگری ،

ئەتۆ نازانی چاک نابی ، چونکە ، لە ئەولادی بەگری .

مه‌لیک ریحان دەلی : قوربانت بێ ، ئەمن کویرم بۆ چاوه‌!

لە من وایه میرمەم سەر کردەیی لەشکرئ-یە چۆ مال و تالانی هیناوه‌!

ایستاسەلام لئ-زابو دەلین : لە زیندانیدا زەلیل و مەحتەل ماوه‌!

اینجا مزگینی^۲ هات لەشکر و قۆشەن لە شاری جزیرئی بۆ بلاوه .

۱- پیمرد = Pêmêrd : پیاوی خودای ، فرشتەیی آسمانی .

۲- مزگینی = Mizgêni : موژدە ، مزگان ، هەنگ و پەيامی خوشدان بەکەسیک ، لەواژە ویکجۆه کانی زمانانی ایرانی ؛ هەروا لە راویژ (=زاراوه = لەهجه) کانی کوردی دا ؛ لەزور جییان پیتی (ژ = j) و (z = ز) دەچەسەر دەنگی یەکدی ؛ وەکو : موژدە = مزگینی-ژن = زەن-ژەنگ = زەنگ-ژەر = زەر-دبژ = دراز-دریژ = دیز . ع .ا

آنگاه ، چنانکه پایمردان^۱ خداوند برای جان کشیدن (م، جان گرفتیم) بیایند
شکر گزارم !

یایزین میگوید : اگر ابراهیم پادشاه یمن بدانند (بفهمد) .
میآید، شهر جزیر را ویران میکند «بانتقام» پسر خود از اولاد(ان) و طائفه
من راه گذران خواهد برید .

آنگاه ملك ريحان از آن طرف آمده است !
(از) سر تا پا خود را با گل آلوده^۲ است .
میگوید : یایزین قربانت شوم «این» چه شده ، چه رخ داده است ؟

یایزین میگوید : ملك ريحان تو آمده‌ای به نیرنگ بازی گریه میکنی .
تو (آیا) این را نمیدانی (که) نمیتوانی خوب باشی ؛ زیرا از اولاد(ان)
بکر هستی ؟

شوشگاه علو و مطالعات فرهنگی

ملك ريحان میگوید : قربانت شوم، من چشمم کور شد !
من تصور میکردم، میرم سر کرده لشگر است، رفته‌مال و تاراج آورده‌است.
حالیا صلا بر من گذشت (و فریادرسی ندارم) میگویند : (کا کهم) در زندان
ذلیل و معطل مانده است .

آنگاه مزده رسید^۳ لشگر و قشون در شهر جزیر پراکنده شد .

۱- پایمرد ترجمه: پیمرد = Pêmêrd کردی است ، پایمردان خداوند ظاهراً
موکلان الهی هستند .

۲- مثل اینکه در گل فرو رفته و بیرون آمده بود .

۳- ترجمه تحت‌اللفظی متن کردی «مزده آمده» است (۹)

اینجا خهبهریان به یای زین-ئی داوه .

یای زین ئه گهر وا ده زانی .

سهر تا پا خوار ، خوئی ههل-ده-کیشا ده قور و خمخانی .

به کوچهی شاری جزیر-ئی دا دئی دمس ده کا به گریانی .

عرفو ، چه کو و قهره تاژدین ئه سپیکیان به پیشکشی بو کاکه مهمی

هینابو ؛ ئه وه ده یگیزن له کاروان-سهرایه و کولانی .

یای زین ده لیج : قهره تاژدین ، آغاتان کوانی ؟

ئهنکو بو آغا و بهجی هیشت ، چل شوه جهمی ده گدل جهمی سه گان

له زیندانی .

به نغین ده لیج : ئه گهر نهرم بریم بمینم ا

ده بی له شکر و قوشه نی شاری یه مه نی-ئی بینم ،

ده بی ریشهی جهولادی میر و به کری ده رینم .

عرفو ده لیج : ئه من عرفو مه !

بهرائیکی به ئه سرومه ،

میری برات ده شانان-ژا ده گرومه !

قهره تاژدین ده لیج : ئه من قهره تاژدین-م !

آنگاه خبر به یایزین آوردند!

یایزین هنگامی که چنین دید (دانست) .
 از سر تاپا ، خود را با گل ورنگه^۱ [سوگواری] آغشته (و آلوده) میکرد .
 از کوچه‌های شهر جزیر میگذشت^۲ و آغاز گریستن میکرد ،
 عرفو ، چکو و قره‌تاژدین یک اسب به پیشکشی از برای کاکهمم آورده بودند .
 این (همان اسب) است (که) آن را در کاروانسرا و محلات میگردانند .
 یایزین میگوید : قره‌تاژدین آقای شما کو ؟
 شما چرا آقا را تنها گذاشتید؛ چهل شب است ، در زندان [موقع] غذای او، با
 غذا (لقمه) سگان است؟.

بنگین میگوید : اگر زنده بمانم و نمیرم!
 باید قشون و لشکر شهر یمن را بیاورم .
 باید ریشهٔ اولاد (ان و خانواده‌های) میر و بکر را در آورم .

عرفو میگوید : من عرفو هستم .
 قوچی شاخدارم .

میر برادرت را از شانها پوست میکنم^۳

قره‌تاژدین میگوید . من قره‌تاژدینم .

- ۱- خم = Xim : مادهٔ آبی رنگ تندی است که سوگواران لباسهای خود را با آن رنگ میکنند؛ محلی که در آنجا لباس و پشم و غیره ... را رنگ میکنند بکردی : خمخانه = Ximxane میگویند، در کردستان نشان و رنگ عزاداری ، آبی و سیاه است؛ سوگواران شلمه و پراهن و سرآستین (سورانی) و اسب و سگ و اسلحه و ... را رنگ کرده و لباس سیاه میپوشند .
- ۲- ترجمهٔ تحت‌اللفظی متن «میآمد» است .
- ۳- گروتن = Grûtin : پوست‌کندن چارپایان از شانها بطرز مخصوصی که قسمت سینهٔ پوست جانور پاره نمیشود .

له پلینگانی چهنگ به خوین-م .

ئه گهر نهمرم [سهری] میری برات ده شانان-زا دهر دینم .

چه گو-ژ ده لی: ئهمن چه کویه کم به ناوه !

له سوئی میرمه می «کویرم بووه هه رتک چاوه» .

خوشکی^۱ یای زین ، گله یانم لی مه که ایستا ده بی شاری جزیرئ تهخت

وتاراج بکه م بیکه م بلاوه .

خوشکی پی م بلی ، بزانه میرمه م مردوه یان ماوه .

یای زین ده لی: چ-بکه م ئهمنی قهله ندهر و مال ویرانی !

نهمردووه ، نهماوه ؛ ئهوه زه لیله له تئو زیندانی .

ده یانگوت : یای زین میری بکوژین یا کاکه مه می دهرینن له زیندانی ؟

یای زین ده لی: به قوربان-و بم دامه مینن ،

جاری کاریکی وا بکه ن کاکه مه-م بو دهرینن !

اینجا یای زین کهزی خوی «به» آلقه «به» آلقه کرد. آویته زیندانی^۲.

کاکه مه م آویته ئهستو و بن ههنگلی خوی، ده ستیان کرد بهه لکیشانن.

یای زین ده لی: بیدهن بهمن ، سهری خوی هه لگرت له سهری خوشی

خوی دانی ،

۱- له تهختی دوکتور مان-ی . له دوو دیراندا له پاش بهک هاتوه پیم وایه ای

دیری دوهم زیادی بی .

۲- خوشکی = خوشک + ی = ê + Xusik = هه ی خوشک ، پیتی (ی = ê) نیشانه ی

گازکردن له مینه یه .

۳- ئه وگولواژه به له «شانامه ی» فیردهوسی-یشدا هاتوه .

از پلنگ‌های چنگ بخون آغشته‌ام .

اگر زنده بمانم [سر] میر برادرت را از شانه‌ها (بیخ) بیرون می‌آورم .

چکو می‌گوید : من آن چکوی نامدار هستم !

از عشق و محبت میرم هر دو چشمانم کور شده است .

ای خواهر، یای زین از من گلایه نداشته باش، حالیا باید شهر جزیرا ویران،

تاراج وبا (خاك) یکسان کنم .

ای خواهر، بگو بینم میرم مرده یا (زنده) مانده است .

یای زین می‌گوید : چکنم از من قلندر (تر) و خانه خراب (تر کسی نیست) !

نه مرده است، نه زنده است اینک او (در گوشه) زندان ذلیل است .

می‌گفتند : یای زین ، (بدواً) میر را بکشیم یا کاکه‌مم را از زندان

بیرون بیاوریم ؟

یای زین می‌گفت . قربانتان شوم وا ممانید (هرچه زودتر) !

باری کاری کنید : کاکه‌مم را برایم (از زندان) بیرون بیاورید .

آنگاه یای زین گیسوی خود را حلقه حلقه [بهم بافته مثل ریسمان]

بزندان انداخت^۱

کاکه‌مم (آن را) برگردن وزیر بازوان خود انداخت و (او را از زندان

بیرون) کشاندند .

یای زین می‌گوید : او را بمن بدهید و سر او را گرفت روی سر خوش (سالم)

خود گذاشت .

۱- نظیر این نکته در داستانهای کهن ایرانی از جمله شاهنامه فردوسی آمده است .

کاکه مەم دەلی: یازەببی! بەزەحمەتی خوڵای دەبژیرم شو کراینی!
 یای زین ئەمن چاوم نابینی، عرفو، چەکو، قەرەتاز دین و بەنگین-ە
 کوانی؟

یای زین دەلی: جەرگەم بزا کەسم نەماو! ئەتۆ نازانی ئەوانە لە لەشکری گەزاو نەوێ پاکت لە دەورە یزاو نەستاو؟
 کاکه مەم دەلی: یای زین پێیان بلی: گەردنم آزابکەن، دەولەت زیاد
 و مالیاو!

لە تۆ دیداری آخرت بوم لە آهی دایک و بابم مەخسوم نەبو تەواو.

یای زین ئە گەر وا دەزانی: دەس دەکا بەچەمبەر و گریانی.
 بەزەحمەتی خوڵای میوان دەهاتنە سەر کاکه مەمی بۆ گیان کێشانی.

کئی بو، لە کاکه مەمی بە ئەک چاوه؟
 چاوی خوی لە زووی^۱ یای زین-ی کرد بەلاو.

عرفو، چەکو، قەرەتاز دین و بەنگینە دەس دە کەن بە گریانی.
 میرزیندین هەلدەستا دەهاتە کەن ئەوان لە دیوانی،
 ئەویش وەک ئەوان، دەس دە کەن بە گریانی،

۱- میوان = Miwan : پیمردی خودای.

۲- رووی = ر + (وو) + ی. لە بەرووی کە پیتی تایبەتی (و = واوی دریش) لە

چاپخانەی ایرە دانیه ناچار بە دوو (و) وەکو دەبینن [u==و] دەبینوسین.

کاکه‌مم میگوید: ایخدا، برحمت تو «خدا» شکر گزارم.
یای زین، من چشم نمی بیند؛ **عرفو**، **چکو**، **قره تاژدین** و **بنگین کجا**
 هستند؟ .

یای زین میگوید: جگرم پاره شده کسی ندارم .
 (آیا) تو نمیدانی، آنها از لشکر برگشته‌اند و همه در دور تو وا ایستاده‌اند؟
کاکه‌مم میگوید: **یای زین** بایشان بگو؛ مرا آزاد (حلال) کنند دولت زیاد
 و خانه آباد (خدا حافظ)!

دیدار (من با) تو باختر ماند، از آه پدر و مادرم بمقصود نرسیدم .
یای زین هنگامی (که) این چنین دید؛ شروع به چنبر (زدن) و گریستن کرد .
 با رحمت خداوندی میهمان^۱ (ان) از برای قبض روح **کاکه‌مم** بهالین^۲ او
 میآمدند (و مم بآنها جان میداد) .

که بود، (کسی بجز) **کاکه‌مم** چشم زیبا (ن) بود!
 (که) چشم خود را از روی **یای زین** بر گرداند .

عرفو، **چکو**، **قره تاژین** و **بنگینه** شروع به گریستن کردند .
میرزیندین برمیخاست و از دیوان به نزد آنان میآمد:
 او هم مانند آنان، شروع بگریستن کردند .

۱- میهمان: ترجمه تحت اللفظی «میوان = Miwan» کردی، منظور میهمانان
 الهی و موکلان خداست .

۲- ترجمه تحت اللفظی متن کردی «برسرش میآمدند» است .

ده لئی خوشکی یایزین بهلا کاکه مہمی ههل گرین بیبهینهوه دیوانی .

بهنگین ده لئی : گهی میر بهقوربانت بم چ دهستانی مه که نی !

گهمن، گهمانه تی برایم پادشایه ، ده بی بیبهینهوه به مهن - ئی .

میر ده لئی : بهنگینه^۲ گیانه .

گهمن نهمزانیوه کوژی برایم پادشایه هاتوته ایره کانه ؛

گهمن دهزانم جزیر لهسهر گهوی ده بی ویرانه .

مهسلهحت گهوه به ده بی ههر له کنه خوّم بی گوژ و گوژخانه .

قهره تازدین ده لئی : ده بی ههر لیره بی ، چونکه له یایزین-ئ میوانه .

عرفو و چه گو ده لئین : بهدهستی خوّن ده بیبهینه ، گوژخانه .

چونکه میرمهم مهشوقه ی یایزین-ییه . هه تامردنی یایزین خوشکی

هه موومانه .

بهنگین ده لئی : بی (مهزن = آغا) و بی وه تهنین !

چونکه میرمهم غه ریبه بهلا بچین بو خوّمان قهبری بو ههلکه نین .

۱- ههل = Helh : پیشوه ندیکه سهختی، توندی و به کجاری کاری ده گه بی ؛

هه مانه ، (برین = ههل برین) و (درین - ههل درین) و (فرین - ههل فرین) و (نیشن - ههل نیشن)

و . . .

۲- بهنگینه : بهنگین + ه : وانا هه ی بهنگین : گه و (e-ه) که به بی بهنگین-یوه

نوساوه په سهوندیکه ، نیشانه ی بانگ کردنی نیرینه ی له کوردی (سورانی) دا، ههروه گده لئین :

سیامهنده : سواره ، مامه ، کاکه ، کوره و . . . له راویژی کرمانجی باکوری دا گه و (e=ه)

ده چیه سهردهنگی (=ه) ی وه کو : سیامهندو ، مامو ، کاکو ، کورو و . . . ع . ا .

میگوید ای خواهر ، **یای زین** بگذار **کاکه‌مم** را برداریم و بدیوان ببریم .

بنگین میگوید : **ای میر** قربانت شوم «هیچ» (کس مم را) دست‌انزند ؛
«من» (این) امانت **ابراهیم پادشاه یمن** است، باید اورا به یمن بازگردانم.

میر میگوید : **بنگینه** ^۲ جاننا !

من ندانسته‌ام پسر **ابراهیم پادشاه** است و باینجا آمده است ؛
من میدانم (شهر) **جزیر بخاطر** (انتقام گرفتن) او ویران می‌گردد .

مصلحت این است که گور و گورستانش باید پیش خودم (اینجا) باشد .
قره‌تازدین میگوید : باید در همینجا باشد، چون مهمان **یای زین** است .
عرفو و چکو میگویند : با دست خودمان او را بگورخان میبریم .
چونکه **میرمم** معشوقه **یای زین** است تا (روز) مرگ **یای زین** خواهر
همه ماست .

بنگین میگوید : بی بزرگ (آقا) و بی وطنیم .
چونکه **میرمم** غریب است، بگذار خودمان برویم و برایش گوری بکنیم .

۱- در متن کردی بصورت جمع « دستان » آمده است .

۲- **بنگینه** = **بنگین** + **e** = **Bengin** + **e** : یعنی ای بنگین - در زبان کردی
پسوند (e = ە) و همچنین (و = 0) از حروف ندا (و تحبیب) و در آخر اسماء جنس
مذکر می‌آیند مثلا : (بنگینه ، سیامه‌نده ، آزاده ، چه که ، سواره و ...) و (سمو ، زیرو
ساکو ، لاوو و رهندو ...) و ...

نک : علامت مذکر و مؤنث در کردی اثر نگارنده (ع.ا) .

میرزیندین ده لی: خولا که ی به نگیین چت له وان قسی داوه!
 له میژه ناردومه قه بری بو هه لکه ناوه (هه لکه ندراره).
 کاکه مەم-یان برده سەر تاته-شوارئ^۱ و شوراوه ،
 هه لیان گرت بو گورخانان، لهوئ ته سلیم به خاکئ کراوه ،
 بانگیکی خوشیان لیدا ، گه زانه وه به دواوه .

ایتجا ئه گهر شهو به سەر داهات ، هه لی کرده ژیت نه ی بارانی .
 یای زین ایستا بو کاکه مەمی دهس ده کا به گریانی :
 تاقه کورئ برایم پادشای یه مەن - ئی جوانه مهرگ بو ، له سەر منی
 بابان-ویرانی !

هه لالی دنیا یه م لی جهرام بی هه تا خولا ده کا دیوانی !

چبکەم له خۆم رووسیا قه له ندهرئ !
 بو دایک وبابی میرمه می ده گه یینه یه مەن-ئ خه بهرئ !
 دا خولا شاری جزیر-ئ ده گه ل توپ و توپخانه ی یه مەن - ئی چی
 به سهرئ !

چ-بکەم له چه نگم ده رچو ئه مەن [ی] مل به کوینی !
 شاری جزیر-یم لی خرا ده کهن کەسم له جهولادی نامینی .

کئی بو ، له به نگینه ی دل سو تاوه !

میرزیندین میگوید: ترا بخدا **بنگین** از این سخن در گذر .
 خیلی زودتر فرستاده‌ام برایش گور کنده‌اند .
کاکه‌مم را روی « تاته شوار »^۱ گذاشتند و شسته شد ،
 او را برداشتند بگورخان « ان » بردند و بخاک تسلیم (دفن) کردند ،
 يك بانگ خوش^۲ (و سوزناکی) زدند ، به عقب باز گشتند .

آنگاه ، هنگامیکه شب فرا رسید ، ریزش باران تندی شروع گردید ،
 حالیا **یای‌زین** از برای **کاکه‌مم** ، شروع به گریستن میکند .
 یگانه پسر **ابراهیم پادشاه یمن** ، جوانمرگ شد ، بخاطر من دودمان ویران
 (بر باد رفته) !
 حلال دنیا بر من حرام باد تا (روزی که) خدا دیوان میکند .

چکنم ، از خودم روسیاه و قلندر (تر کسی ندیدم) !
 برای مادر و پدر **میرمم** خبر به **یمن** می‌رسانند .
 خدا میدانند [در مقابل] توپ و توپخانه^۳ یمن چه [بلائی] بر سر جزیر
 خواهد آمد .

چکنم ، از دست **من** سیاهپوش چیزی بر نمی‌آید !
 شهر **جزیر** را از **من** خراب میکنند ، از کس (-ان) **من** اولای نخواهدماند .

که بود ، (کسی از) **بنگینه** ، دلسوخته (تر ن) بود!

۱- تات = Tat نگاه کنید به صفحه ۳۹۹ حاشیه ۳

۲- بانگ خوش : ظاهراً مفهوم بانگ سوزناک و مؤثر است .

۳- در متن کردی بجای دست چنگ آمده است .

دههاته خزمهت **یای زین-ئی** دهیگوت : **یای زین** چاوم کویربو ، آغام

نه ماوه ،

یای زین دهلی : **بهنگینه** ئهمن بابانم خراپ و تیرم له جگهری دراوه!

بهنگینه دهلی : ده بی به بی کسی بزوم یوشاری **یهمن-ئی** دهولت زیاد

و مالیاوه !

یای زین دهلی : هاژوا! چ-بکم ئهمن [به] قهلهندهری!

ههژو بزو به خولات بهزمان دهدهم، به آمانت به پیغمبهری .

کئی بو ، له **بهنگینه**ی گولباوه !

ئهسپ و **تاژی** دهخمی دها و بو **یهمن-ئی** گهراوه ،

دوازه مانگ و بیست و چوار زوژان بهشین و گریانئ ، آژواوه ،

ههتا ده گهییبه ده رکئی **برایم پادشای یهمن-ئی** ، بانگ لهسهر بانگئ

لئیداوه !

برایم پادشاه ده ده رکهوت؛ دهلی : **بهنگین** ، **کاکه مه م** چی لئ هات و

چی لئ قهوماوه ؟

(**بهنگین**) دهلی : **برایم پادشا** به قوربانت بم ، ده ردیکئی گهییبه، ئهمری

حهقی بهجئ هیناوه !

برایم پادشا دهلی : **بهنگینه** چ-ده کهی ، له ئهمنئ بی کورئی فهقیرئ !

چ-بکم، له **یهمن-ئی** زا چلئون بگمه شاری **جزیری** ؟

دایکی **مه می** ئه گهر وا ده زانئ لهشکر و قوشه نی دهنگ داوه !

بخدمت **یای زین** می‌آمد و میگفت چشمم کور شد ، آقا یم نماند ،
یای زین میگوید : دودمان من ویران شد و جگرم تیر خورده است .
بنگینه میگوید : باید به بی کسی به (سوی) شهر **یمن** بروم دولت زیاد و
 خانه آباد (خدا حافظ) !

یای زین میگوید: آه او رفت [دریغا] ! من قلندرچکنم !
 برو برو، ترا بامانت به **پیغمبر** و بضامن بخدا سپردم .

که بود ، (کسی بجز) **بنگینه** گل نژاد (نه) بود !
اسب و تازی خود را برنگ آبی [سوگواری] ^۱ (آغشته میکرد) و به **یمن**
 باز میگشت .

دوازده ماه و بیست و چهار روز با شیون ، گریه کنان راه میسپرد .
 تا بدر (خانه) **ابراهیم پادشاه یمن** میرسید ، پشت سر هم بانگ میزد !
ابراهیم پادشاه بیرون می‌آید ؛ میگوید : **بنگین** **کاکه‌مم** چه (بر سرش
 آمده) شده و چه اتفاقی برایش رخ داده است ؟
 (بنگین) میگوید : **ابراهیم پادشاه** قربانت شوم ، دردی باو رسید و امر
 حق را بجای آورده است !

ابراهیم پادشاه میگوید : **بنگینه** . من بی پسر فقیر را چه میکنی !
 چکنم ، از **یمن** چگونه [خود را] بشهر **جزیر** برسانم .

هنگامیکه مادر **مهم** میدانست (موضوع را میفهمد) لشگر و قشون را (صدا) فرمان داد!

هەر بهو شهوی آلیان هه لکرد بهیداغیی زا- کیشاوه ،
بهنگین بانگ له سهر بانگی لئیده دا ؛ بو شاری جزیر-ئی گه زاوه .

بهنگین ده لئ . ده ژۆم بو شاری جزیر-ئی بو کن آگاهیی نهوجهوانه!
دههاته خواری بیست وچوار مانگ و بیست وچوار ژۆزانه ،
دههاته دهوری شاری جزیر-ئی، دهوری ده بهست (به) تۆپ و تۆپخانه ،

یای زین^۱ ناردیه کن میرزیندینی ، مهره خهس بهرموی ، ده چمه سهر
قهبری کاکه مه می .

میر ته گبیری به به کری کرد ؛ (میر) کوتی : مهره خهستی بکه یانه کهم ؟
(به کر) کوتی : قوربان مهره خهستی بکه .

دهزانم بههاوارنوه دین ؛ ده شقهم بو خاتری یای زینی خراپه مان [ده گه ل]
نه کهن .

میر فهرموی : به لا بچیتته سهر قهبران مهره خهسته . یای زین به گریان
چو سهر قهبران ،

گهوه یای زین گه بیبه سهر قهبری کاکه مه می بانگی کاکه مه می ده کا ،

ده لئ^۲ : خو لایه ، نه بکارینی^۳ نه به برینی^۴ ،

- ۱- چریکه په رکه به چرگه به قسه ده بگه رته وه .
- ۲- چریکه هه له بهسته چرگه ده نگه لی هه لدینی به آهه نگه تایه تی ده یلی .
- ۳- بکارینی : بهروناکی تیی ناگه م پیم وایه: له «کاشتن» ی فارسی راگیرایی واتا:
نه بروینی ؟

۴- به برینی : بهرووناکی تیی ناگه م ، پیم : وایه «سه بری» عه ره بیبه به وجوره ی
ده کار هینراوه .

همین شب پرچم‌ها برافراشتند، بیرق (بالا) کشیده شد .
بنگین پشت سرهم بانگ میزد، به (سوی) شهر جزیر بازگشت .

بنگین میگوید : به شهر جزیر میروم به نزد آقای آن (پدر)، نوجوان (ناکام)
بیست و چهار ماه و بیست و چهار روز، (بطرف) پائین سرازیر میشد .
میآمد بدور شهر جزیر [میرسید و] باتوپ و توپخانه آن شهر را، دورمی بست
(محاصره میکرد) ،

یای زین^۱ پیش میرزیندین فرستاد مرخص بفرمائید سر قبر کاکه موم میروم .
میر با بکر تدبیر کرد؛ (میر) گفت (اورا) مرخص بکنم یا نکنم ؟
(بکر) گفت : قربان اورا مرخص بکن .
میدانم بفریاد او خواهند رسید^۲؛ شاید بخاطر یای زین با ما بدی نکنند .
میر فرمود : مرخص است، بگذار بگورستان (سر قبرها) برود . یای زین
گریه کنان بسر قبرها رفت ،
یای زین (هنگامکه) به قبر کاکه موم می رسد، کاکه موم را بانگ میکند :

(زین) میگوید: ^۲ خدایا نه «بکارینی^۳» نه «بصیرینی^۴» (؟)

- ۱- «چریکه» نثر است و چرگر آن را بایبان عادی نقل میکنند .
- ۲- ترجمه تحت اللفظی متن کردی «خواهند آمد» است .
- ۳- «چریکه» شعر است و چرگر با آواز و آهنگ مخصوصی آن را میخواند .
- ۴- بکارینی = Bikarêni = معنی صریح و مناسب این کلمه نامأنوس و غیر کردی مفهوم نگارنده نیست، ظاهراً از کاشتن فارسی گرفته شده یعنی نه بکاری ؟
- ۵- بصیرینی : Bisebrêni : معنی صریح و مناسب این کلمه نامأنوس و غیر کردی مفهوم نگارنده نیست ، ظاهراً چرگر کرد کلمه صبر عربی را بصورت فعل کردی صرف کرده است و معنی که بتوان بر آن قائل شد : «بصبر و اداری» است .

بوخوت گیان ددهی ، گیانان دهستینی ،
کاکه مدهم عمره کهم ئەتۆ نابیی جاریکی سەر هه‌لئینی ؟

کاکه مدهم ده‌لی : خاتونیی بو وا شیت و کهم ئەقلی [!؟]
 ژوومه‌تی تۆم گه‌لێک جواترن له ده‌سترۆ کهی گول- گولی .
 هه‌تا دنیا خرا ده‌بی، پیاو سەر هه‌ل نایه‌نی له ماله‌ گلی .

یای زین ده‌لی : خولایه به‌غیر ئەز ئەتۆ کهس نیه بمینی !
 ئەمن ، چیدی کهم بو موجازاتان نه ژییینی .
 ئەمن به‌کیلی **کاکه مدهم** یوه بمینی !

خولایه ئەتۆ کهریمی ، قادری !
 میوانی خولای دئی ژووحی (ده‌وانی) له **یای زینی** وه‌رده‌ گری .
 خه‌ به‌ریان^۱ دا به‌میر زیندینی : **یای زین** مرد . میر به‌ به‌ کری فهرموی :
 بزۆین قه‌بری بو هه‌لکه‌نین ، کوتیان قه‌بری هو له‌وی هه‌لکه‌نن، هه‌ر
 جیبه‌کی پاچیان لیدا بو به‌ ژوو (به‌ردی ده‌هاته به‌ری) له‌هیچ کوئی هه‌لنه‌ کهندرا
 له‌ کن **کاکه مدهمی** نه‌بی؛ قه‌ به‌ریان ته‌واو کرد .

۱- ۲ : له هیندیک چریکه و ئەوسانه‌ی **کوردی وه‌بندی** دا پاشی مهرگی دلدار،
 دل به‌ری دلسوتاویش به‌ گیان و دل به‌ره و پیری مهرگ ده‌روا ؛ هیندیکیان قاره‌مانانه هیندیکیش
 فه‌یله سوفانه گیان ده‌دهن .

پیناودیری، به‌ ئەمه‌گ بون، له‌خو بوورین، له‌ریی دوستایه‌تی، ژن و میردا به‌تی و به‌لینی دا،
 له‌ آکار و جوانویری (ئه‌خلاق) زور به‌هیزی کوردانه، ئەوه‌سته به‌رز و هیزایه‌ که‌هه‌وینی ژینی
کترمانج- ته‌بیه، له‌ ته‌واوی چریکه و ئەوسانه و چیروکی کوردی دا به‌ جوانی ده‌تروسکیته‌وه .

۳- چریکه په‌رکه‌یه چرگه‌ر به‌قسه ده‌یگیر ته‌وه . ع . ۱

خودت جان میدهی و جانان میگیری ،

کاکه‌م ای عمر (وجان) من [آیا برای] تو [ممکن نیست] یکبار سر بر آری(؟)

کاکه‌م میگوید : ای خاتون چرا اینگونه شیدا و کم عقلی [؟]!

(از برای) من گونه‌های تو خیلی قشنگتر از دستمال (های) گل گل (دار)-

گلگون(؟) است .

تا (روز قیامت که) دنیا خراب میشود، انسان سر از خانه خاک بیرون نخواهد آورد.

یای زین میگوید : خدایا بغیر از تو کسی نیست که بماند ،

مرا بر (سر) سنگ مزار **کاکه‌م** بمیران .^۱

خدایا تو کریمی ، تو قادری .

مهمان خدا میآید و روح **یای زین** را میگیرد (یای زین هم جان بجان آفرین

تسلیم میکند).^۲

خبر^۳ بمیر زیندین دادند : **یای زین** مرد. هیر (خطاب) به بکر فرمود :

برویم قبری برایش بکنیم ، گفتند در آنجا (اشاره بجائی) برایش قبری (حفر)

کنید. هر جائی که کلنگها زدند کنده نمیشد (سنگ پیش میآمد) هیچ جائی کنده نشد

بغیر از نزد (قبر) **کاکه‌م** که برایش آنجا قبر درست کردند .

۲-۱ : در بعضی از «چریکه»ها و افسانه‌های **کردی و هندی** و ... پس از مرگ عاشق

ناکام، معشوقه‌ها نیز با عشق و اراده و شور و هیجان خاصی، غالباً قهرمانانه و گاهی فیلسوف‌وار

با استقبال مرگ میروند .

نک :

«چریکه» خج و سیامند (در نشریه دانشکده ادبیات تبریز دوره هشتم ۱۳۳۵) ، و نیز :

شوهر آهو خانم اثر : علی محمد افغانی تهران ۱۳۴۰ ص ۶۱۶

۳- «چریکه» نشر است و چرگر آن را با بیان عادی نقل میکند . ع.ا

یای زین-یان ته سلیم کرد، دایان پو شی، کوتیان : یاللا بزوینهوه .
 شهقژن له قهبری کاکه مه م و یای زین-ئی هات؛ به کر کوتی : نهها ! دهست
 هه لئا گرن نهوه له قه بریش چوونه بال یهک .

به کر آغا ده لی : میر نه تو میر-یکی ساحیب خاتری !
 له هه مو کاران عهیب و عاران له من ده گری .
 خوشکی... تو له قیامه تیژ دهس له خه لکی هه لئا گری .

میر کوتی^۱ : هه مو کاریکی پی کردم [دهس هه لئا گری] نه نجا (جا) بیکوژن!
 به کر خوئی آویته نیوانی قهبری کاکه مه م و یای زین-ئی ، خوینی
 به کری ، له نیوانی ، قهبری کاکه مه م-ی و یای زینی : کهوت (ژزا) «ایستا» بو
 به زی^۲ (دروو) لهوئی شین بو. (؟)

کاری^۴ وان بو ته واوه !
 عرفو سه ر تا یا خوار خوئی ده قوژی ناوه ،
 چه کوش خوئی له خمی داوه ،
 بانگیکی خویشان له بو مه م و زینان لیداوه ،
 به خه مناکی هه ر کهسه بو ما له خوئی ژویهوه و گه راوه .

۱- چریکه هه لبهسته چرگه ر دهنگی لی هه لدینی به هه وای تایبه تی ده یلی .

۲- چریکه په ر کهیه چرگه ر به قسه ده یگیره ته وه .

۳- زی = Zî : ژى-داریکی درواوی کیویه - (درووی مه م و زینان)

۴- چریکه هه لبهسته چرگه ر دهنگی لی هه لدینی به آههنگی تایبه تی تیی هه لده کاتی .

یای زین را (هم بخاك) تسلیم کردند، اورا پوشاندند. گفتند: یا الله باز گردیم .
 (در این اثنا) صدای مهبیبی از قبر **ساکه‌مم** و **یای زین** [بلند شد]: **بکر** گفت :
 آها ! دست بر نمیدارند، این است (که) در قبر هم ببالین هم دیگر رفتند و (هم آغوش) شدند .

بکر آقا میگوید: **میر** تو **یک میر** صاحب خاطری ^۲ .
 در همه کارها (ازمن) عیب (جوئی میکنی) و کار مرا خوار میشماری .
 خواهر ... تو در قیامت هم از خلق دست بردار نیست ،

میر گفت : هر کاری را بهمن کرد (باز هم دست نمیکشد) بکشید(ش) !
بکر خود را بمیان قبر **ساکه‌مم** و **یای زین** انداخت (پناه برد) (که او را
 نکشند ولی همانجا او را کشتند) و **خون بکر** میان قبر **ساکه‌مم** و **یای زین** ریخته
 و [از آن] **زی** ^۳ بوجود آمده آنجا روئیده است . (؟)

کار ^۴ آنها تمام شد .
عرفو سرتاپا خود را در گل انداخته (و خاك بر سر کرد) .
چکو هم خود را «خم» آلود کرد ،
 برای **مم** و **زین** بانگ خوشی [سوزناکی] برپا کردند .
 هر کسی **غمناک** بسوی خانه خود باز گشت .

- ۱- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آهنگ مخصوص میخواند .
- ۲- خاطرت پیش من عزیز و محترم است .
- ۳- «چریکه» نثر است و چرگر آن را بایبان عادی نقل میکند .
- ۴- زی = Zi : یکنوع درخت کوهی خارداری است .
- ۵- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آواز و آهنگ مخصوصی میخواند .
- ۶- خم = رنگ آبی که عزاداران لباس، اسب، اسلحه، سگ و در و دیوار خانه خود را بان آغشته میکنند .

خه بهریان^۱ به براریم پادشای دا یای زین-یش مرد، له کن کاکه مه مپان ناژت.

کئی^۲ بو، له براریم پادشای زه نویره^۱.

کوتی: ایدی کس پیم نهلی له پاژ مه م و زین-نان شاری جزیری

نیگا بدیره!

سبجهینی پاکی نوغروی ده کهم ده چۆمی جزیری ده کهم سهر بهره ژیره،

اینجا که سبجهینی بهیانی داوه!

براریم پادشا له خموی هه لستاوه.

ده لی: چ-بکه له عهیهت [تاوی] میرمه می کویرم بون هه رتک چاوه.

ژووی توپ و سهر بازی ده شاری جزیری کراوه.

به نگینه آغای چووه، بو خوی سهر کردیه و زگی سوتاووه!

ژووی ده ماله به کری کرد، هه رچی گه ییه، سهری بزی سینگه هه لئناوه،

ژووی ده ماله میر زیندینی کرد قه د یه ک خه لاس نه بو یه کی نه ماوه،

هه تا به جاریکی آساریان بزاهه.

جا خاتون نهستی کوینی ده بهر خوی کرد چو له پیژ براریم پادشای

ژاوه ستاوه.

ده لی: پادشا، مه م و زین چوون، آساری ماله باهم بزاهه.

براریم پادشا دهستی ده ستوی خاتون نهستی کرد کوتی: نه تو کچی منی نه تو م

له جیی کاکه مه می ژوناوه.

۱- چریکه په رکه یه چرگه ر به قسه ده یگیریتوه.

۲- چریکه هه له بسته چرگه ر ده نگه لی هه لدینی به هه وای تایبه تی تیی هه له ده گانی.

ابراهیم^۱ پادشاه را خبر کردند یای زین هم، مرد، او را نزد کاکه‌مم دفن کردند.

که^۲ بود، (کسی از) ابراهیم پادشاه جسور (تر، ن) بود!
گفت: پس از مم و زین «دیگر» کسی بمن نگوید که شهر جزیره را نگاه‌بدار
(ویران مکن).

فردا آن را ویران و سرازیر می‌کنم و در رودخانه جزیره خواهم ریخت.

آنگاه که فردا صبح شد.
ابراهیم پادشاه از خواب بیدار شد.
می‌گوید: چکنم؟ از تأسف میرمم چشمانم کور شده است!
روی توپ و سر بازان به (سوی) شهر جزیره است.
بنگینه (که) آقایش (در) گذشته و دلسوخته است خودش سر کرده است.
بخانه بگور رو کرد (رفت)؛ بهر کس رسیده سرش را برید، سینه‌اش را پاره کرد.
بخانه میر زین‌دین رو کرد (رفت و نگذاشت) یکی خلاص شود (همه را از دم
تیغ گذرانید).

تا یکباره آثارشان بریده شد (از میان رفتند)،
(استی) می‌گوید: ای پادشاه، مم و زین رفتند، آثاری از خانه پدرم نماند.
ابراهیم پادشاه: دست بر گردن خاتون استی انداخت و گفت: تو دختر من
هستی و من ترا بجای کاکه‌مم گذاشته‌ام.

۱- «چریکه» نثر است و چرگر آن را با بیان عادی نقل می‌کند.

۲- «چریکه» نظم است و چرگر آن را با آواز و آهنگ مخصوصی می‌خواند.

دهستی دهستویی **خاتون نهستی** کرد، چو سهرقه بری **مهم و زینان**، بیان
کا تهواوه .

گه ییه سهر قهبران ده گه ل لهشکر و قوشه نی بانگیکی لیده داوه .

کئی بو، له **برایم پادشای** نه وجوانه [؟]

کویرای گه ییه هدرتک چاوانه .

ده لی: به سهرینی پیری بهشم، بی کوزی و زگ سووتانه .

زوله **خاتون نهستی** نایه مه وه شاری جزیرئ شاریکی بهرقه ده مه
ویسراحت (ایستراحت) گرانه :

زوله شاره که ی **یه منئ**، بی کوزی آغای سهره ویرانه .

خاتون نهستی ده لی: له سوئی **مهم و زینان** وه خته وهر گه زیم له دینی !

هیچ باب و برام نهماون له کنیان زوبنیشم به پهر زینی ،

برایم پادشا ده لی: زوله شاره که ی **جزیرئ** نیم به بهرات دا ، ههتا مردنی

به قهره تا ز دینی :

اینجا **ئهن م-م چوو**، هوم کهوتوته به **نگینی** .

قهره تا ز دین ده لی: **چ- بکه م برایم پادشا** . آغا یه تیم پی نا کرئی جهر گم بز اوه!

خدمتی **میر مهم** - یم گه لیک نه کرد، **ئهمه گم** به هیچ در اوه .

خولا ده زانی کوزی تویه، بهلا **ئهن** هیچ کهس له شوینهواری نهماوه .

سبجه نی ته داره کی ده گرت، ههتا **حهوت زوزان** ههر خیر وقوربان بو

مهم و زینان کراوه .

دست بر گردن **خاتون آستی** انداخت و بر سر قبر **مم** و **زین** رفت آنها را طواف کند .

بر «سر» قبرها رسیدند باقشون و لشگر بانگ خوشی (سوزناکی؟) بر آوردند.

که بود، (کسی از) **ابراهیم پادشاه** نوجوان (تر،ن) بود !
 کوری بهردو چشمش رسید (هردو چشمش کور شد) ؛
 میگوید : پیرانه سری قسمت من جگر سوختن و کوری شد .
 (ای) **فرزند خاتون آستی** به شهر **جزیر** باز نخواهم گشت، شهر بد قدمی است
 و استراحت در آنجا دشوار است .

ای فرزند شهر **یمن** بدون آفاپسر (مم) ویران است .

خاتون آستی میگوید : از اشتیاق و حسرت **مم** و **زین** وقت آن است که از دین (وایمان) بر گردم .

پدر و برادرم هیچ (کدام) نمانده اند که در پیش آنها محفوظ بنشینم .
ابراهیم پادشاه میگوید : ای فرزند شهر **جزیر** را بقره **تازدین** به برات دادم
 تا مرگ (مال او باشد) .

اکنون (که) **کاکه مم** از دست من رفته است، علاقه به **بنگین** پیدا کرده ام .

قره تازدین میگوید : **ابراهیم پادشاه** چکنم جگرم پاره پاره شده نمیتوانم
 آقای بکنم .

من خدمت زیادی به **میرمم** نکرده ام بی هیچ (بیخود) بمن پاداش داده شده .

خدا میدانند پسر تو است، ولی هیچ کسی از دودمان من نمانده است. (؟)

فردا تدارك می گرفت ، تا هفت روز بخاطر **مم** و **زین** خیر و قربان

شد (می کردند) .

له پاشان آلايان هه لکرد و بهیداغیان ژا کیشاوه ،
 جزیر به قهره تازدینی ته سلیم کرا ؛ گهژانهوه به دوواوه .
 بر ایم پادشا له هه سه تان کویری بو هه رتک چاوه .
 دوازه مانگ و بیست و چوار زوژان له شکریان هیناوه به دوواوه .
 داخیل به شاری به مهن ئی ده بو ، هه مو کهس خوئی ده قوژی ناوه ؛
 به نگیینی کرده کوژی خوئی و به [پادشایی له] سه ر شاری به مهن ئی داناوه .

یاژه بیی ! ره حمان به کرا نه مری !
 به چوار زوژان ئه و به ندهی^۱ بو ساجیی ئه لمانی^۲ کرده ته واوه ،
 عیسی زو و حوالا ، له سه ر ساجیی ئه لمانی زاوه ستاوه !
 آغای ساجیب به ساغ و سلامه تی ، له هه مو ده ریایان [ب] - په ریوه ، له دایک
 و خوشکی خوئی بکهی سلاوه !

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایان

رتال جامع علوم انسانی

تهوریز ۲۷ ره شان ۲۵۷۴ کوردی . عوبه بدولا ئه یو بیان

۱ - کاک ره حمان به کرا چرگه ری به نیو بانگی کورد وه کی ده گیر نه وه زورتر
 له نیو مهنگوران رایبواردوه ، شاد ره وان کاک هه مزه ی مهنگور مه زنی کاده رویشیان زوری
 خوش و بیستوه .

۲ - به ند Bend = واتا چریکه ، چیروکه ، وه کو : به ندی لاس و که ژالی
 به ندی فه رهاد و شیرینی .

۳ - پروفیسور دوکتور اوسکارمان چازان و پهبوری زبان ناسی و کوردی زانی
 به نیو بانگی ئه لمانی ، داخه کم وینه ی پیروز و به سه رهاتی ئه و پیاوه هیزا به مان وه گیر نه کهوت
 ئه و په ره نوسه ی پی برازینینه وه : ع . ۱

سپس پرچم‌ها و بیرق را برافراشتند .
 جزیر را به قره‌تازدین تسلیم کردند (سپردند) و بازگشتند .
 از حسرت هر دو چشم ابراهیم پادشاه کور شد .
 دوازده ماه و بیست و چهار روز، لشکریان (ازراهی که رفته بودند) بازگشتند .
 داخل به‌شهر یمن میشد(ند) همه «کس» خود را در گل انداخته (و خاک برس
 میکردند) ؛
 (ابراهیم پادشاه) بنگین را [بفرزندی پذیرفت و] پسر خود کرد و (پادشاهی)
 شهر یمن را باو واگذار کرد .

یارب رحمن بکر^۱ نمیری (زنده باشی) !
 در چهار روز این منظومه^۲ را برای صاحب آلمانی^۳ تمام (نقل) کرد ،
 عیسی روح‌الله بر بالای سر صاحب آلمانی^۴ وا ایستاده است .
 [امیدوارم] آقای صاحب آلمانی بصحت و سلامت، از تمام دریاها بگذری و
 بمادر و خواهرت سلام بکنی !

پایان

تبریز ۲۹ اسفند ۱۳۴۱ شمسی . عبدالله ایوبیان

- ۱- رحمن بکر چرگرمشهور کرد، چنانکه یادآور شدیم، در اینجا نیز هنر خود را بکار برده و نام خود و پرفسورمان را در «چریکه» گنجانده است. بقرار معلوم کاک رحمن بکر چرگر مخصوص «کاک حمزه منگور» رئیس طایفه کادرویشیمان بوده و کاک هم‌مزه او را خیلی دوست داشته است
- ۲- در اینجا بجای کلمه «چریکه» چرگر کلمه «بند» را بکار برده است و «بند» در کردی در مفهوم مطلق «گورانی» (آواز، ترانه) مورد استعمال دارد، شاید علت اطلاق «بند» به «چریکه» روی همین بندبند بودن «چریکه» است .
- ۳- با کمال تأسف با وجود کوششهای زیادی که کردم نتوانستم شرح حال و عکس پرفسور اسکارمان دانشمند عالیقدر آلمانی را پیدا کنم، که بعنوان قدردانی از این دانشمند گرانمایه آن را زینت بخش این رساله بنمایم . ع . ا

توضیح درباره «چریکه مم وزین»

ضمن سپاسگزاری از دانشمندان و خوانندگان فاضلی که نسبت به «چریکه کردی مم وزین» بصورت مستقیم و غیرمستقیم اظهار لطف فرموده اند یادآور میشود؛ حقیر در مقدمه رساله وعده کرده بود که بترتیب با انتشار متون مان، **خانی و لسکو** و ترجمه فارسی آنها پرداخته سپس متون تازه ای را که تهیه دیده است با یک بررسی تحقیقی کلیه متون قدیم و جدید تقدیم خوانندگان نشریه دانشکده ادبیات تبریز بکند. بعلت زمان درازی که برای انجام این امر لازم است و همچنین بعلت محدود بودن صفحات نشریه، ناچار این سلسله مقالات را در همین جا (پایان متن پرفسور مان) خاتمه میدهد و امیدوار است که اگر عمر باقی و توفیق یار باشد، بقیه را بصورت مستقلی چاپ و در دسترس خوانندگان و دوستان عزیز دور و نزدیک «چریکه‌ی کردی» قرار دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
عبدالله ایوبیان

پرتال جامع علوم انسانی